

تاریخ شفاهی: گذار از نخبه گرایی، رویکرد به عامه مردم

دکتر غفار پوربختیار^۱

چکیده

یکی از جدیدترین روش‌های تاریخ‌نگاری در دنیا، تاریخ شفاهی است که پس از جنگ دوم جهانی و به ویژه پس از اختراع ضبط صوت و میکروفن بوجود آمد و سپس با اختراع سایر وسایل فناوری ارتباطی، توسعه یافت. بر خلاف تاریخ‌نگاری نوشتاری که توجه و تاکید بسیاری بر ثبت امور نخبگان جامعه دارد، تاریخ شفاهی از همان آغاز پیدایش خود، با هدف اجتناب از پرداختن به امور طبقات ممتاز و توجه به امور همه طبقات و به ویژه طبقات فرودست جامعه، ایجاد گردید. عنصر زبان گفتاری و تفاوت آن با زبان نوشتاری در تاریخ شفاهی جنبه محوری دارد. ویژگی‌های زبان گفتاری یعنی وجود احساسات، عواطف و هیجانات فردی که در میان طبقات پایین نمود بسیاری دارد، آن را از زبان نوشتاری که، احساسات و عواطف کمتری را در خود نهفته دارد و مختص طبقات بالای جامعه است، متمایز می‌نماید. به ویژه آنکه در زبان گفتاری و از طریق احساسات و عواطف فردی، مسئله شناخت و معرفت خاصی ایجاد می‌گردد. به تبع تفاوت‌های زبان گفتاری و زبان نوشتاری، تاریخ شفاهی نیز با تاریخ نوشتاری، تفاوت‌ها و تمایزات اساسی دارد که در این نوشتار مورد توجه قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: تاریخ شفاهی، نخبه‌گرایی، زبان گفتاری، زبان نوشتاری، طبقات فرودست.

مقدمه

با آغاز قرن بیستم و به ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم، به دلیل گسترش تکنولوژی و به خصوص اختراع ضبط صوت، میکروفن و سایر وسایل ارتباطی، روشی در تاریخ‌نگاری بوجود آمد که تاریخ شفاهی نام دارد. این روش سخت مورد توجه مورخان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و سایر پژوهشگران قرار گرفت. بر خلاف تاریخ‌نگاری نوشتاری که طی قرن‌ها فقط طبقات و افراد ممتاز و نخبه را مورد توجه قرار داده‌بود، تاریخ شفاهی توجه خود را معطوف به افراد و طبقات پایین و فرودست جامعه نمود. آنچه در این تغییر رویکرد در تاریخ‌نگاری اهمیت

۱. گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

مسئول مکاتبه: porbakhtiarghafar@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱

تاریخ ورود: ۱۳۹۸/۲/۸

اساسی دارد، نقش محوری زبان گفتاری و به ویژه تفاوت اساسی آن با زبان نوشتاری است.

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره تاریخ شفاهی در قالب کتاب و مقاله به زبان‌های مختلف در داخل و خارج کشور منتشر گردیده‌است، اما فقط تعداد اندکی از آنها به مسئله انتقال توجه مورخان شفاهی از نخبه‌گرایی به عموم مردم پرداخته‌اند. البته تقریباً هیچ‌کدام از این پژوهشگران این تغییر رویکرد را از منظر ویژگی‌های ساختاری و ماهیتی زبان گفتاری و تفاوت آن با زبان نوشتاری مورد بررسی قرار نداده‌اند، بلکه این دگرگونی را تحت تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی و به ویژه در نتیجه غلبه گفتمان دموکراسی خواهی و مردم‌سالاری در دنیا برشمرده‌اند.

در این پژوهش، نگارنده بر آن است تا با بهره‌گیری از منابع و پژوهش‌های زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی به مطالعه و بررسی پیرامون نقش تاریخ شفاهی در انتقال توجه پژوهشگران از طبقات ممتاز به طبقات فرودست جامعه، نه از زاویه دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی دنیا بلکه از منظر عناصر زبان گفتاری- با تأکید بر محوریت احساسات و عواطف- و تفاوت‌های ساختاری آن با زبان نوشتاری بپردازد. به عبارتی در این پژوهش، نه از دریچه تاریخ و تاریخ‌نگاری بلکه از نگاه علوم دیگر و با روش میان رشته‌ای به موضوع مورد پژوهش نگریسته می‌شود. در این پژوهش کوشش می‌گردد تا به این پرسش‌های اساسی پاسخ داده شود که آیا گذار تاریخ شفاهی از نخبگان و رویکرد آن به طبقات پایین جامعه و توده مردم، تنها تحت تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی دنیا و به ویژه حاکمیت گفتمان دموکراسی خواهی و مردم‌سالاری بوده است، یا اینکه ویژگی‌های ماهیتی زبان گفتاری و تفاوت آن با زبان نوشتاری نیز در این تغییر رویکرد تأثیرگذار بوده است؟ و سپس به این پرسش پاسخ داده شود که آیا اساساً در زبان گفتاری توأم با احساسات و عاطفه، که زبان مردم عادی است، معرفت و شناخت نهفته‌ای وجود دارد یا خیر؟

مبانی این پژوهش بر این فرض اساسی استوار است که انتقال توجه مورخان شفاهی از نخبگان به سوی غیرنخبگان و به ویژه افراد و طبقات پایین جامعه، تنها تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی پیش آمده در جهان و از جمله چیرگی گفتمان دموکراسی خواهی و مردم‌سالاری نبوده است بلکه اصولاً ویژگی‌ها و عناصر کلیدی نهفته در زبان گفتاری همچون احساسات و عواطف- به ویژه در تضاد و تمایز با زبان نوشتاری- خود باعث توجه مورخان شفاهی به غیر نخبگان و طبقات پایین جامعه گردیده است. همچنین در احساسات و عواطف نهفته در زبان گفتاری مردم عامه، نوعی شناخت و معرفت مستقیم و بی واسطه وجود دارد.

تعریف مفاهیم

هم درباره تاریخ شفاهی و هم درباره نخبه‌گرایی تعاریف متعددی وجود دارد که ما در اینجا به ذکر محدودی از آنها می‌پردازیم: «تاریخ شفاهی، تاریخی است که در میان مردم پدید می‌آید، در زندگی و تاریخ آنها رخنه می‌کند و قلمرو خود را در آنجا می‌گستراند. تاریخ شفاهی نه تنها رهبران بزرگ، بلکه اکثریت بی‌نام و نشان مردم را نیز به عنوان قهرمان مورد توجه قرار می‌دهد.» (نورائی، ابوالحسنی ترقی،

۱۳۹۴: ۲۲) همچنین تاریخ شفاهی مطابق تعریف رسمی انجمن جهانی تاریخ شفاهی عبارت است از: «گفتگوی آگاهانه و دو طرفه میان مصاحبه کننده و مصاحبه شونده در موضوعی خاص که از طریق مصاحبه‌های صوتی یا تصویری انجام می‌گیرد و طی مراحل آماده سازی، به آرشیوها منتقل می‌شود.» (اسماعیلی و قادری، ۱۳۸۹: ۱۲۹۷)

اصطلاح نخبه یا Elite که از کلمه Eligere به معنای «انتخاب» یا «انتخاب کردن» مشتق شده است، در قرن هفدهم میلادی برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار می‌رفت. اما بعدها کارکرد آن برای اشاره به گروه‌های اجتماعی برتر مانند واحدهای ضربت نظامی یا مراتب عالی‌تر اشرافیت تعمیم یافت. قدیمی‌ترین کاربرد شناخته شده از واژه نخبه در زبان انگلیسی مربوط به سال ۱۸۲۳م، و برای اشاره به گروه‌های اجتماعی بوده است... تا اینکه در ۱۹۳۰م، توسط جامعه شناسی چون ویلفردو پاره تو رواج پیدا کرد. (باتامور، ۱۳۸۱: ۲) اما گائتانو موسکا نخستین کسی بود که بین نخبگان و توده‌ها تمایز اصولی قائل گردید. سرانجام سی. رایت میلز درباره این واژه می‌نویسد: «نخبگان قدرت به انسان‌هایی اطلاق می‌شود که مقام و موقعیت‌شان آنها را قادر می‌سازد که از محیط عادی مردان و زنان معمولی جامعه فراتر روند...» (میلز، ۱۳۸۸: ۳۴)

تاریخ‌نگاری نوشتاری و نخبه‌گرایی

تاریخ‌نگاری نوشتاری در طول حیات خود سرنوشت پر فراز و نشیبی را از سر گذرانده است. آغاز دوره تاریخ نوشتاری را به اختراع خط نسبت می‌دهند و از همان زمان انسان‌هایی که توانایی خواندن و نوشتن خطوط را داشته‌اند، وقایع زمان خود را به نگارش درآوردند. در آن روزگار دانش و سواد به طور عام و سواد تاریخ نویسی به طور خاص امری فاخر بود و تنها در اختیار طبقه ممتاز جامعه قرار داشت. از سوی دیگر محدودیت وسایل نوشتاری چون کاغذ و قلم، مورخان ابتدایی را ناگزیر می‌کرد تا در نوشته‌های خود، اولویت‌بندی‌هایی را مدنظر قرار بدهند. پر واضح است که ثبت و ضبط امور مقدس و مهمی همچون شرح حوادث و مسائل پادشاهان و رهبران دینی و پس از آنها درباریان و اشراف، اولویت نخست تاریخ‌نگاران بود. این مورخان، پردازش امور اعضای طبقات فرادست و زورمند جامعه و اشخاص برجسته سیاسی و دینی، اقتصادی و فرهنگی را بر پرداختن به مسائل مردمان سایر طبقات به ویژه طبقات پایین و فرودست ارجح می‌دانستند. آنان شناخت و معرفت را تنها در لایه‌های بالای جامعه جستجو می‌کردند و معتقد بودند که در لایه‌های زیرین جامعه، هیچ‌گونه آگاهی و شناخت نهفته‌ای وجود ندارد.

در تاریخ‌نگاری سنتی و رسمی از پرداختن به امور مردمان طبقات فرودست خبری نبود و هیچ مورخی به شرح زندگانی و یا اعمال و افعال این گروه از مردم نگاه و توجهی معطوف نمی‌نمود. آنتونیوگرامشی اندیشمند ایتالیایی که اصطلاح «فرودست» را ابداع نمود (برک، ۱۳۸۹: ۷۹) آن را به طبقات غیرنخبه‌ای اطلاق می‌کند که از توان سوبژکتیویته و کنشگری خود، توسط نظام اقتصاد سیاسی نخبگان محروم شده‌اند. (ذوالفقاری و نجومیان، ۱۳۸۹: ۱۱۵). یکی از مکاتبی که طی سال-

های اخیر بیشترین تاثیر را بر تاریخ شفاهی گذاشت مکتب تاریخ‌نگاری فرودستان (Subaltren) بود. این مکتب علاوه بر اروپا از سوی تاریخ‌نگاران پسااستعماری هند با استقبال مواجه گردید. این گروه از تاریخ‌نگاران معتقدند که استقلال هند از چنگ استعمار انگلیس حاصل مبارزات طبقه نخبگان هند نیست بلکه نتیجه تلاش و مبارزه توده مردم هند است. (همان، ۱۱۶-۱۱۵) البته مردمان طبقات پایین جامعه خود نیز سواد و دانش نداشتند تا نقش تاریخی خود را در جامعه ثبت نمایند. در چنین شرایطی تنها یک صدا از جامعه بگوش می‌رسید که همان صدای طبقات حاکم و ممتاز جامعه بوده است. در آن روزگار گفتمان تاریخ‌نگاری مسلط و حاکم بر جوامع، گفتمان از بالا به پایین بود. گفتمانی که مکالا آن را نادرست می‌داند و معتقد است که تاریخ معتمدانه تاریخی است که از پایین به بالا باشد (مکالا، ۱۳۸۷: ۱۹۹).

اما با فرا رسیدن عصر رنسانس و پیدایش مکتب اومانیسم و به ویژه با وقوع انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹م، در تاریخ‌نگاری نیز همانند سایر امور دگرگونی بوجود آمد. با این وجود تاریخ‌نگاران سنتی همچنان هم تاریخ سیاسی را اصل و جوهره تاریخ می‌دانستند و هم در تاریخ سیاسی بر شرح احوال و اعمال شاهان و طبقات حاکم اصرار می‌ورزیدند. تقریباً از اواسط قرن هجدهم بود که تعدادی از محققان اروپایی به قیام ضد تاریخی که فقط از پادشاهان، حاکمان و طبقات عالی جامعه سخن بگویند، برخاستند. ژول میشله مورخ فرانسوی قرن نوزدهم، مورخان را به «تاریخ از پائین» دعوت کرد، به تعبیر وی «تاریخ آنهایی که رنج بردند، کار کردند، له شدند و مردند، بی‌آنکه قادر باشند رنج‌هایشان را توصیف کنند.» (برک، ۱۳۹۳: ۱۶) آگوست کنت نیز در عبارتی مشهور از آنچه «تاریخی فاقد نام‌ها» نامید، حمایت به عمل آورد. هربرت اسپنسر انتقاد داشت که «زندگی نامه‌های پادشاهان به زحمت به درد علم جامعه می‌خورد» (همان: ۱۷) همچنین اتوهینته در انتقاد از عبارت معروف رانکه «نوک‌های بلند کوه تاریخ یعنی مردان بزرگ» نوشت: «ما می‌خواهیم نه فقط سلسله جبال‌ها و نوک قله‌ها، بلکه پایه کوه‌ها، نه فقط بلندی‌ها و اعماق سطوح را بلکه مجموعه کل قاره را بشناسیم.» (برک، ۱۳۸۱: ۲۱). با پیدایش مکتب تاریخ‌نگاری آنال در فرانسه در آغاز قرن بیستم، دگرگونی زیادی در بینش و روش تاریخ‌نگاری جهانی به وقوع پیوست. بنیانگذاران این مکتب با اعتراض شدید ضد مکتب اثبات‌گرایی، هم از یک سو تاریخ سیاسی را به چالش کشیدند و هم از سوی دیگر تاریخ‌نگاری نخبه‌گرایانه را مورد انتقاد شدیدی قرار دادند. آنالیست‌ها معتقد بودند که در تاریخ نباید فقط به شرح احوال و افعال پادشاهان و یا رجال برجسته و نخبه پرداخت، بلکه بایستی طبقات دیگر و عامه مردم را هم مدنظر قرار داد. با گذشت زمان و روز به روز اندیشه‌های اثبات‌گرایی در تاریخ با تاکید بر تاریخ سیاسی و به‌ویژه تکیه بر ثبت امور طبقات ممتاز، کم‌رنگ‌تر گردید. وقوع انقلابات بزرگی مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، روسیه و گسترش اندیشه مردم‌گرایی، توده‌باوری و دموکراسی‌خواهی نیز بر این رویکرد تأثیر بسیاری داشت. از نظر انقلابیون کمونیست، توده اهمیت بسیار زیادی در تاریخ داشته و عامل سازنده تاریخ تلقی می‌گردید. (یروفه یف، ۱۳۶۰: ۴۳)

تاریخ شفاهی و عبور از نخبه گرایی

با خاتمه جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵م، از یک سو و از سوی دیگر رشد سریع فناوری اطلاعات و ارتباطات در دنیا، دگرگونی‌های عمیق و اساسی در تاریخ-نگاری بوجود آمد. اختراع میکروفن، ضبط صوت و رادیو و به تدریج دوربین فیلمبرداری و ویدئو که از آن تحت عنوان «انقلاب رسانه‌ای» یاد می‌شود، از سال ۱۹۴۸م، به بعد تحولی شگرف در تاریخ‌نگاری بوجود آورد که می‌توان آن را تحت عنوان «انقلاب تاریخ شفاهی» نام‌گذاری کرد. با انقلاب تاریخ شفاهی، تاریخ‌نگاری از انحصار زبان نوشتاری و در حقیقت از انحصار تاریخ‌نگاران رسمی و حکومتی خارج گردید و در اختیار همگان قرار گرفت. این انحصار شکنی باعث گردید تا از آن پس دیگر، گروه خاصی امر تاریخ‌نگاری را بر عهده نداشت‌باشد، بلکه اشخاص بیشتری بتوانند با انجام مصاحبه و با کمک وسایل ارتباطی، اندیشه‌ها، احساسات و عواطف مصاحبه شونده‌های بسیاری را از طریق گفتگوی دو جانبه ثبت و ضبط نمایند. تاریخ شفاهی این آگاهی بخشی را برای مردم همه طبقات جامعه فراهم آورد که آنها می‌توانند گذشته خود را باز یابند و وارد عرصه تاریخ بنمایند. (Sangster, 1998:87) تاریخ شفاهی در پی آن بود تا با کمک گرفتن از فناوری‌های نو، غبار فراموشی و گمنامی را از مردم و طبقات معمولی جامعه بزدايد و انسان‌هایی که در طول تاریخ دیرپای جهان هیچ وقت از پشت شیشه مات عینک مورخ رسمی و سنتی دیده نشده بودند، به صورتی شفاف و آشکار به همگان نشان داده شوند. در حقیقت تاریخ شفاهی، به دنبال آن بود تا فرایند رویکرد تاریخ-نگاران رسمی به نخبگان را معکوس نموده و توجه خود را معطوف به کنشگران اصلی در سطوح پایین جامعه بنماید. کنشگرانی که چه بسا سواد خواندن و نوشتن نداشتند، اما توانایی مصاحبه و گفتگو و به ویژه قدرت نشان دادن افکار و احساسات خود را از این طریق داشتند. (Thompson, 1988:3-6) پژوهشگران تاریخ شفاهی برای تحقیقات خود به سراغ افراد بی‌سواد رفتند. افرادی که نمی‌توانستند تاریخ خود را با نوشتن ثبت نمایند اما آن را در حافظه و خاطرات فوق العاده دقیق خود حفظ کرده بودند. (استنفورد، ۱۳۸۶: ۲۵۷)

این گونه تاریخ‌نگاری که تحت عنوان تاریخ‌نویسی «از پایین به بالا» نیز شهرت دارد، روش تاریخ عامیانه اجتماعی و تاریخ فرهنگی است که از حیث روش شناختی در آن به تفسیر معنا و روال زندگی مردم عادی التزام دارد. (همیلتون و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۱۶) در تاریخ شفاهی مصاحبه با مردم عادی و فرودست یا به اصطلاح یقه چرکین‌ها اهمیت زیادی داشت. مردم فرودست و خرده‌پایی که بار اصلی حوادث و تحولات بر دوش آنها بود اما مطابق معمول حتی در تاریخ اجتماعی هم به اندازه تاریخ سیاسی نادیده گرفته می‌شدند. (ایگرس، ۱۳۸۹: ۱۱۷) مردمی که قبلاً جزو گروه‌ها و طبقات خاموش و فراموش شده جامعه بودند اما واقعیت این بود که هدف و فلسفه تاریخ شفاهی بازگرداندن نقش همین طبقات خاموش در تاریخ بوده است. (Howarth, 1999:6)

اما در کشور ما وضعیت تاریخ شفاهی از این منظر به چه شکلی بوده است؟ واقعیت این است؛ در حالی که تاریخ شفاهی در جهان به دنبال عبور از گفتمان نخبه‌گرایی و رویکرد به سوی عامه‌گرایی بوده است، تاریخ شفاهی در ایران رویکرد کاملاً نخبه‌گرایانه‌ای داشته است. در تمامی طرح‌های تاریخ شفاهی که چه توسط نهادها و سازمان‌های دولتی و رسمی و چه توسط اشخاص و یا انجمن‌های مردم نهاد اجرا شده است، اغلب مصاحبه‌ها و گفتگوها با اشخاص مهم و نخبگان صاحب نقش و دارای مناصب کلیدی سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی انجام شده است (عزیزی، ۱۳۸۴: ۷-۵). به عنوان مثال در پروژه‌هایی چون تاریخ شفاهی ایران (دانشگاه هاروارد)، طرح تاریخ شفاهی جنبش چپ ایران، مصاحبه با بازماندگان نظام قبل از انقلاب توسط موسسه مطالعات تاریخ معاصر، طرح تاریخ شفاهی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، طرح تاریخ شفاهی زنان ایران، طرح-های تاریخ شفاهی بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی و مرکز اسناد انقلاب اسلامی و غیره، تمامی مصاحبه‌ها نه با افرادی عادی و فرودست جامعه بلکه با شخصیت‌های خاص و دارای عنوان و جایگاه انجام شده است. بنابراین روشن می‌گردد که تاریخ شفاهی ایران برخلاف غرب همان راه و روش تاریخ مکتوب را در پیش گرفته است. علت این مسئله را باید در مقتضیات و شرایط جغرافیایی و فرهنگی اجتماعی این سرزمین جستجو نمود که خود پژوهشی دیگر را می‌طلبد.

تفاوت‌های زبان گفتاری و زبان نوشتاری

زبان پدیده‌ای اجتماعی است که زمان پیدایش آن به زمان شکل گرفتن نخستین اجتماعات انسانی بر می‌گردد. (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱) در روزگار کهن زبان در میان انسان‌ها همچون امری قدسی و هدیه‌ای الهی تلقی می‌گردید (سورن، ۱۳۸۹: ۱۸۶ و آشوری، ۱۳۸۶: ۳۵) همچنان که در تورات زبان به عنوان هدیه‌ای از طرف خداوند به انسان در نظر گرفته شده است. (دورتیه، ۱۳۸۹: ۳۷۲) اندیشمندانی چون هومبالت زبان را نه وسیله ارتباطی بلکه وسیله تفکر دانسته‌اند (دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۱۶۶) استانیبرگ نیز معتقد است تفکر از گفتار نشأت می‌گیرد و در حقیقت تفکر نوعی گفتار است که با صدای بلند بیان نمی‌شود. (استاینبرگ، ۱۳۹۰: ۱۷۶) در حالی که نوام چامسکی به درستی معتقد است که بر خلاف نظر هومبالت و به باور بلومفیلد و وینگنشتاین، نقش اصلی زبان ایجاد ارتباط است. (دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۱۶۶) بدین گونه انسانها از طریق زبان و کلام و بوسیله کدها و رمزهایی خاص، پیام‌های خود را به یکدیگر انتقال می‌دادند و اولین ارتباطات بشری این گونه شکل گرفت که به آن ارتباط زبان محوری یا کلام محوری می‌گویند. در حقیقت ارتباط کلامی نیاز به یک فرستنده پیام (گوینده)، محتوی پیام و گیرنده پیام (شنونده) داشت تا این عمل انجام گیرد. (میلر، ۱۳۸۰: ۹۵) لاک در این باره می‌گوید: «اصواتی که من به کمک اندام‌های گویایی تولید می‌کنم در ذهن فردی که آنها را می‌شنود منجر به انگیزش همان رای و عقیده‌ای می‌شود که من موقع صحبت کردن آن را به کار برده‌ام...» (هریس، ۱۳۸۱: ۱۶۹) یا اینکه زبان‌شناسی روسی به نام باختین می‌نویسد: «کلام به مثابه پلی بین من و دیگری است. یک سر این پل به من و سر

دیگر آن به مخاطب من متصل است.» (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۱۳۱) شکی نیست که زبان و کلام نقطه آغازین ارتباطات اجتماعی بشر است یا به قول گیدنز، جامعه‌شناسان همواره بر این نظرند که زبان پایه و اساس زندگی اجتماعی است. (گیدنز، ۱۳۸۹: ۱۲۴)

مسئله اهمیت زبان گفتاری و به ویژه تقدم آن بر زبان نوشتاری، مسئله‌ای بود که در طول تاریخ ذهن فیلسوفان و جامعه‌شناسان را به خود مشغول داشته بود. در این خصوص می‌توان گفت که افلاطون از اولین فیلسوفانی بود که در رساله «فاید روس» خود زبان گفتار را بر زبان نوشتار برتری داد و معتقد بود که نوشتار بر خلاف گفتار از اعتبار کمتری برخوردار است زیرا که در نوشتار حضور مستقیم و بی‌واسطه‌ای میان گوینده و شنونده وجود ندارد. افلاطون با زبان فلسفی خود معتقد است که نوشتار همچون طفل یتیمی است که از دامن مادر جدا شده و هر روز که بگذرد نیز بیشتر از او دور می‌شود. افلاطون گفتار را مظهر حضور، وحدت، هویت و ماهیت تلقی نموده و از همین روی آن را بر نوشتار مقدم و ارجح می‌داند و بر عکس نوشتار را مظهر غیاب، دیگر بودگی، کثرت و مغایرت می‌داند. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۷) روسو نیز در کتاب «اعترافات» خود نوشتار را در حد جانشین و مکمل گفتار تنزل می‌دهد و حتی آن را با خودانگیزی جنسی برابر دانسته است و معتقد است همانطور که در نوشتار، نویسنده غایب است، در خودانگیزی جنسی هم معشوق و دلداده حضور ندارد. (همان ۱۳۷۹: ۱۸) همچنین سوسور نیز همانند افلاطون و روسو زبان گفتاری را بر زبان نوشتاری تقدم و برتری بخشید. (هلدکرافت، ۱۳۹۱: ۸۱) سوسور در نشانه‌شناسی خود دلالت را بیشتر در زبان گفتاری جستجو می‌کند و نوشتار را صورت فرعی و تبعی گفتار می‌داند. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۱۷۶) هوسرل نیز درباره برتری زبان گفتاری بر زبان نوشتاری یادآور می‌شود: «وقتی من سخن می‌گویم... من کلام خویشتن را می‌شنوم و می‌فهمم و در کنش سخن گفتن رابطه تقارن بین وجود من با گفتار امری است انکار ناپذیر، اما وقتی چیزی می‌نویسم این تقارن وجود ندارد... نوشتار، من را از وجودم جدا می‌سازد. در واقع نوشتار گونه‌ای ارتباط دست دوم است. یعنی باقیمانده و نسخه فرعی گفتار من است.» (همان: ۱۷۸-۱۷۷)

زبان گفتاری، زبان احساسات و عواطف

مسئله گفتار و امر گفتگو، که در روابط انسانی همیشه اهمیت داشته است در تاریخ شفاهی محور مهم و شاه کلید اساسی محسوب می‌گردد. اندیشمندان علوم ارتباطات بر این عقیده هستند که اولین گام ایجاد یک کنش ارتباطی، مصاحبه یا گفتگوی میان دو نفر است که آنان از طریق همین گفتگو، پیام‌هایی را میان خود مبادله می‌نمایند. از طریق همین گفتگوها است که اندیشه‌ها و افکار از ذهنی به سایر اذهان منتقل می‌گردد. اما بشر در طی همین گفتگوها و همراه با تبادل افکار و اندیشه‌ها، احساسات و عواطف خود را نیز بروز داده و منتقل می‌نماید. پس بنابراین زبان گفتاری بر خلاف زبان نوشتاری که به هنگام انتقال پیام، رسمیت و جدیت خود را حفظ می‌کند، این گونه عمل نمی‌نماید و در طی فرایند انتقال پیام، جنبه‌هایی از ابعاد

خودمانی و غیر رسمی خود را نیز بروز می‌دهد. توجه به این نکته که گفتگوی عاطفی و کنش ارتباط گفتاری احساس مدار، نقش زیادی در انتقال پیام‌های خاص میان انسان‌ها دارد، در پژوهش‌های علوم مختلف حائز اهمیت است. این فرایند آنچنان اهمیت دارد که علاقمندی طیف‌های وسیعی از اندیشمندان علوم مختلف همچون زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی را به خود جلب کرده است. در همین گفتگوها است که افراد می‌توانند علاوه بر انتقال افکار، احساسات و عواطف خود را نیز مبادله نمایند. روسو معتقد است که منشأ زبان آوایی بیشتر ریشه در «نیازهای معنوی و احساسات» دارد و نخستین زبان‌های بشری بر اساس منشأ احساسی‌شان سرچشمه‌ای همچون موسیقی داشته‌اند. او بر این نظر است که در مناطق گرم جنوب، «نخستین زبان‌های زبیده لذت» پدید آمده‌اند که زبان‌های عشق-اند و نخستین کلامشان «دوستم بدار» بوده است. (بورشه و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۵)

زبان گفتاری، زبان لطیف احساسات و عواطف بشری است. یکی از علل پیشرفت تاریخ شفاهی و توسعه روز افزون آن نیز همین مسئله است. این در حالی است که تاریخ نوشتاری در قیاس با تاریخ شفاهی از احساس و لطافت کمتری برخوردار است و بر عکس قدرت اندیشه و جدیت بیشتری در آن نهفته است. به عبارتی می‌توان گفت تاریخ نوشتاری به تاسی از زبان نوشتاری، تا اندازه‌ای خشک و بی‌روح می‌باشد. جریان تبادل احساس و انگیزش از همان آغاز برقراری ارتباط و گفتگو میان مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده، آغاز می‌گردد. به قول هابرماس، گوینده می‌تواند با توانش ارتباطی گفتار خود، شنونده را به پذیرش پیشنهادی که در سخن اوست ترغیب نماید...» (هابرماس، ۱۳۴۸: ۳۸۱) اما آنچه در این مطالعه اهمیت دارد این نکته است که بر اساس پژوهش‌های زبان‌شناسی، میان رفتار زبانی افراد و طبقه اجتماعی آنان، نوعی همبستگی وجود دارد و افراد طبقات بالای جامعه حساسیت بیشتری به رفتار زبانی خود دارند و از به کارگیری بعضی ویژگی‌های زبانی غیررسمی اجتناب می‌ورزند. (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۵۱) همچنین افراد طبقات پائین برخلاف طبقات بالا گرایش کمتری به استفاده از سبک‌های رسمی‌تر گفتار دارند در حالی که افراد طبقه بالا اصرار دارند که حتماً باید زبان و گفتار رسمی را در ارتباطات خود حفظ کنند. (همان: ۱۵۹) تاریخ شفاهی بدان علت که ریشه در زبان گفتاری داشت، علاقه و توجه زیادی به احساسات و عواطف شخصی انسان‌ها معطوف نموده و آن را با دقت مدنظر قرار می‌داد. تاریخ شفاهی مولود زبان گفتاری است و در این زبان و به هنگام گفتگو میان دو نفر پیام‌هایی با بار احساس و عاطفی بسیار بالا مبادله می‌گردد. بر عکس در زبان نوشتاری احساس و عاطفه کمتری در جریان است اما دقت، وسواس و جدیت بیشتری در آن نهفته می‌باشد. (گلستان، ۱۳۷۰: ۱۰۸) داریوش آشوری معتقد است که نوشتار بنابر طبیعت خود از گفتار محافظه‌کارانه‌تر است و بسیار دیرتر و کندتر از گفتار دگرگونی را می‌پذیرد. (آشوری، ۱۳۸۶: ۲۴)

علاوه بر زبان‌شناسان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان نیز نسبت به ارتباط چهره به چهره و گفتگوهای مستقیم، رو در رو و خودمانی که حامل بار احساسی و عاطفی

بسیاری است، علاقه و توجه خود را معطوف نموده‌اند. آنان در پی آن هستند تا اثبات نمایند که عاطفه و احساس بر میزان شناخت بشر از امور، نقش و تاثیر بسیاری دارد. نویسندگان کتاب پرمخاطب روان‌شناسی اجتماعی، با بررسی نحوه شناخت انسان‌ها از مسائل، به هنگام خوشحال بودن یا ناراحت بودن آنها، می‌نویسند: «تجربه‌هایی از این دست نشان می‌دهند که اغلب تاثیر متقابل پیچیده‌ای بین عاطفه - یعنی خلق و خوی کنونی ما- و شناخت یعنی شیوه‌هایی که ما اطلاعات اجتماعی را پردازش و ذخیره می‌کنیم، به خاطر می‌سپاریم و به کار می‌بریم، وجود دارد...» (بارون و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۰) آلفرد شووتس جامعه‌شناس اتریشی نیز معتقد است که قلمرو «umwelt» تنها قلمرو اجتماعی‌ای است که تجربه مستقیمی از آن داریم. در این قلمرو روابط مایی یا روابط «تویی» وجود دارد که انسان‌ها در این روابط از درجه نسبتاً بالایی از عاطفه و صمیمیت برخوردارند که با میزان آشنایی کنشگران با زندگی شخصی همدیگر مشخص می‌شود. «رابطه مایی» یک رابطه رو در رو است که در آن طرفین از یکدیگر آگاهی دارند و حداقل برای مدت کوتاهی در زندگی شخصی همدیگر مشارکت همدلانه داشته‌اند. (ریترز، ۱۳۷۷: ۳۴۸) در همین خصوص زبان‌شناسی به نام وارداف می‌نویسد که «گفتگوهای خیلی خودمانی غالباً با ضمیر دوم شخص مفرد «Tu یا تو» و گفتگوهای غیر خودمانی با ضمیر دوم شخص جمع یعنی «vous یا شما» صورت می‌پذیرد و معمولاً گوینده مخاطب خود را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد.» (وارداف، ۱۳۹۳: ۴۲۳-۴۱۳) اما در «روابط آنهایی» که در قلمرو «mitwelt» قرار دارد، آدم‌ها با یکدیگر کنش متقابل رو در رو ندارند و در این قلمرو، غیر شخصی‌تر و ناشناخته‌تر می‌شوند. به عبارتی انسان‌ها در «روابط آنهایی» آشنایی و روابط دوستانه شخصی با یکدیگر ندارند. (ریترز، ۱۳۷۷: ۳۴۸) به نظر این پژوهشگر روابط مایی بیشتر در میان طبقات پایین و روابط آنهایی بیشتر در میان طبقات بالای جامعه برقرار است. در خصوص روابط اجتماعی روزمره همراه با احساسات افراد عادی جامعه و به ویژه مطالعه گفتگوهای شخصی و غیر رسمی، دیگر جامعه‌شناسان نیز به مطالعات و بررسی‌هایی مبادرت ورزیده‌اند، که اروینک گافمن از آن جمله است. مطالعه گفتگوها و مکالمات روزمره عامه مردم، به شدت تحت تاثیر آثار این جامعه‌شناس می‌باشد. او تلاش کرد تا نشان دهد عرصه تعاملات مستقیم و رو در رو دارای ارزش بسیاری است. (فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۷) اما مهم‌ترین تاثیر و نفوذ در این نوع پژوهش را هارولد گارفینگل به خود اختصاص داده است. او که به شدت تحت تاثیر آثار آلفرد شووتس بود، بنیانگذار روش‌شناسی مردم نگارانه است. (اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۱۳) روش‌شناسی مردم نگارانه مطالعه روش‌های عامیانه یا توده مردم است یا به عبارتی روش‌هایی که مردم به کار می‌گیرند تا به آنچه دیگران می‌گویند و انجام می‌دهند، معنا و مفهومی بدهند. (گیدنز، ۱۳۸۹: ۱۲۴) شاخه عمده روش‌شناسی مردم نگارانه، تحلیل گفتگو است. تحلیل گفتگو رویه‌ای است که گفتگو کنندگان به وسیله آنها رفتار خودشان را تنظیم می‌کنند و رفتار دیگران را نیز از همین طریق می‌فهمند و با آن برخورد می‌کنند. به عبارتی تحلیل‌گران گفتگو به دنبال کشف نظم و قواعدی

هستند که محصول گفتگوهای عامه مردم است. روش‌شناسان مردم‌نگار با استفاده از نوارهای ضبط صوت و فیلم‌های ویدئویی به تحلیل رفتارها و گفتگوهای چهره به چهره می‌پردازند و با کمک همین فن‌سمعی و بصری، بارها گفتگوها را بررسی و سنجش می‌کنند تا تحلیل بسیار موشکافانه‌ای از گفتگوها ارائه دهند. (ریترز، ۱۳۷۷: ۳۶۵)

زبان گفتاری و مسئله شناخت

همچنان که قبلاً گفته شد، زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان متعددی پیرامون نقش زبان گفتاری همراه با احساسات و عاطفه در گسترش گفتگوهای غیر رسمی اما مستقیم و چهره به چهره پژوهش کرده‌اند. اکنون برآنیم تا نقش زبان خصوصی را از یک سو و از سوی دیگر نقش تجربه شخصی را در مسئله شناخت بررسی نماییم. زبان‌شناسی چون ویتگنشتاین در خصوص زبان و تاثیر آن بر مسئله شناخت، بررسی‌هایی انجام داده و نوشته‌ها و آراء موثری از خود به جا گذاشته‌است. ویتگنشتاین فیلسوف و زبان‌شناس اتریشی به هنگام ارائه دیدگاه خود در این خصوص، اصطلاح «زبان خصوصی» را مطرح می‌سازد. از منظر وی زبان خصوصی، زبانی است که کلماتش «صرفاً به آنچه برای شخص گوینده‌اش قابل شناخت است، یعنی به احساسات خصوصی بی‌واسطه‌اش، ارجاع دارند. (کنی، ۱۳۹۲: ۲۶۴) به اعتقاد وی زبان خصوصی از روی احساسات خصوصی قابل شناخت و یادگیری است. یعنی زبانی که در آن بتوان تجارب درونی، احساسات، عواطف و هیجانات را برای کاربرد خصوصی نوشت یا به آنها بیان شفاهی داد. همچنان که برخی از فلاسفه تجربه‌گرا بر این اعتقاد هستند که یگانه واقعیت‌هایی که ما به طور حقیقی می‌دانیم و از آنها با خبریم، تجارب شخصی و فردی خودمان هستند، ویتگنشتاین نیز معتقد است، آنچه ما ادعا می‌کنیم که در باب جهان یا درباره اشخاص دیگر می‌دانیم، بر شناخت ما از فرایندها و حالات ذهنی خودمان مبتنی می‌باشد. او با طرح اینکه هر شخصی احساس درد در بدن خود را بیشتر از دیگران می‌فهمد، بر این نظر است که چنانچه شخصی نتواند نسبت به احساسات خاص خودش شناخت حاصل نماید، چطور می‌تواند نسبت به امور دیگر یا اشخاص دیگر شناخت پیدا نماید. (کنی، ۱۳۹۲: ۲۶۴) اما نوشته‌ها و آثار زبان‌شناسانی همچون ویتگنشتاین حداقل برای ما اهل تاریخ، پیچیدگی‌های خاص خود را دارا است. نگارنده برای ایضاح این زبان غامض، ناگزیر است مسئله را بیشتر بشکافد. هر شخص در طول زندگی شخصی‌اش و بر اثر مشاهدات و تجربه‌اش، اطلاعات و دانسته‌های بسیاری را در حافظه خود ثبت می‌کند، که می‌تواند کاملاً شخصی باشد. این اطلاعات را انسان‌های دیگر ندارند و فقط متعلق به شخص وی می‌باشد، که به این ادراک و اطلاعات، دانش فردی می‌گویند. در مقابل برخی از اطلاعات‌مان، اطلاعاتی هستند که نوع انسان در حافظه‌اش ثبت می‌کند مثلاً این امر که «اگر نفس نکشیم، خفه می‌شویم» را همه انسان‌ها می‌دانند. به این دسته از اطلاعات، دانش اجتماعی می‌گویند. هر یک از ما برحسب اطلاعات و دانشی که در حافظه خود ثبت کرده‌ایم، از نوعی زبان فردی برخورداریم و بر حسب همین زبان فردی‌مان، می-

اندیشیم، زبانی که مختص به خودمان است. حال با این زبان می‌خواهیم با دیگران ارتباط ایجاد کنیم و من از زبان فردی خودم، می‌خواهم مطالبی را به شما بگویم. اما امکان انتقال این زبان فردی اساساً وجود ندارد. بنابراین من صدها اطلاعاتی را که برای خودم معتبرند، کنار می‌گذارم و در قالب یک زبان اجتماعی، بخشی از آن اطلاعات را در اختیار شما می‌گذارم. شما هم پیامی را که من به زبان اجتماعی تولید کرده‌ام، به کمک زبان فردی خودتان درک می‌کنید. (صفوی، ۱۳۹۳: ۴۷-۴۶)

پس بنابراین زبان فردی عبارت است از درک و فهم شخصی از مسائل یا احساسات، باورها و آگاهی‌های که یک فرد از یک مسئله یا یک حادثه دارد و زبان اجتماعی یعنی درک و فهم انسان‌های متعدد از همان مسئله یا حادثه. با این توضیح روشن می‌گردد که هر فردی به واسطه ادراکات، احساسات و تجربیات شخصی و فردی خود، دانش و اطلاعات بسیاری درباره مسائل مختلف دارد. از جزئی‌ترین و چه بسا به نظر چشم‌پاها، بی‌ارزش‌ترین امور تا امور مهم، اساسی و ارزشمند دیگر. خواه این شخص یک فرد عادی و فرودست باشد و یا اینکه شخصی از طبقه عالی و ممتاز جامعه باشد. اتفاقاً شناخت بکر و بی‌واسطه می‌تواند خیلی بیشتر از افراد بالای جامعه در اختیار افراد عادی و فرودست جامعه باشد. امروزه پژوهشگران بر این نظرند که شناخت و معرفت امری متکثر است و نمی‌توان آن را تنها از لابلای صفحات کتاب‌ها و یا در میان افراد، گروه‌ها و طبقات ممتاز و عالی جامعه جستجو نمود، بلکه معرفت را می‌توان در زندگی روزمره همه افراد به ویژه افراد و انسان‌های عادی جامعه و از طریق غیر از آثار مکتوب پیدا نمود. این اعتقاد به طور جدی وجود دارد که علم فقط نزد نخبگان نیست بلکه هر انسانی می‌تواند حامل قسمتی از معرفت باشد. ادگار مورن در همین زمینه معتقد است که معرفت بین همه اقشار جامعه ساری و جاری است و اختصاص به قشر خاصی ندارد. به عقیده او شناخت فقط محصول دانشگاه‌ها و آثار مکتوب نیست، بلکه شهروندان عادی جامعه هم به لحاظ درک متعارف می‌توانند به شناخت دست یابند. (مورن، ۱۳۸۱: ۵۶)

نتیجه

در این پژوهش مسئله عطف توجه مورخان شفاهی از افراد و طبقات ممتاز جامعه به افراد و گروه‌های غیر نخبه و به ویژه طبقات و افراد عادی و حتی فرودست جامعه، نه از منظر تحولات سیاسی و اجتماعی بلکه از زاویه ویژگی‌های ساختاری زبان گفتاری و تفاوت‌های اساسی آن با ویژگی‌های زبان نوشتاری، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. اگر چه پژوهشگر خود بر این نکته اذعان دارد که تحولات اجتماعی و سیاسی جهان در قرن بیستم به ویژه انقلابات بزرگ دنیا و گسترش گفتمان دموکراسی‌خواهی و مردم‌سالاری، بر تغییر رویکرد مورخان از نخبه‌گرایی به عامه‌گرایی تأثیر داشته است، اما اعتقاد دارد که این تغییر رویکرد تا اندازه زیادی تحت تأثیر ویژگی‌های ساختاری زبان گفتاری قرار دارد. زبان نوشتاری که زبانی فاخر، اشرافی و پر هزینه بود، فقط امور و مسائل مرتبط با

اشراف و ممتازان جامعه را ثبت می‌نمود و توجهی به امور، دیگر افراد و طبقات معطوف نمی‌نمود. این زبان از نظر ماهیتی تقریباً از ویژگی‌هایی چون جدیت، رسمیت، پیچیدگی و محافظه‌کاری برخوردار بود و با احساس و عاطفه کمتری خود را در خدمت نخبگان جامعه قرار داده بود، اما برعکس زبان گفتاری که اساس مصاحبه‌ها و گفتگوهای مستقیم، شخصی و چهره به چهره بر آن قرار دارد، ویژگی‌هایی همچون احساس، عاطفه، هیجان و سادگی و بی‌پیرایگی بیشتری را در خود نهفته دارد. در این زبان، جنبه‌های خودمانی و غیر رسمی فراوانی وجود دارد و گفتگوهای آن پر از روابط مایی یا «تویی» است. در حالی که در زبان نوشتاری، نویسنده غایب است و نمی‌تواند در برابر مخاطب خود حاضر گردد و روابط زنده و مستقیمی با او برقرار نماید، در زبان گفتاری، گوینده حاضر در گفتگو، روابطی رو در رو، گرم و زنده‌ای با مخاطب خود برقرار می‌نماید. در این پژوهش با بررسی پژوهش‌های زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان و سایر اندیشمندان علوم انسانی روشن گردید که در تجربه شخصی و خصوصی افراد به ویژه در زندگی روزمره افراد عادی و غیر نخبه جامعه، دنیایی از معرفت و شناخت وجود دارد که ریشه در مشاهدات و تجربیات فردی آنها و روابط احساسات‌آمیز و عاطفی آنها (به ویژه گفتگوهای آنها) با یکدیگر دارد. انسان‌های عادی جامعه در گذشته امکان و توانایی انتقال دانش و تجربه شخصی خود را از طریق کتاب به جامعه نداشته‌اند، اما با اختراع ضبط صوت و سایر وسایل ارتباطی جدید، آنان دانش و آگاهی مذکور را با کمک این وسایل و از طریق زبان گفتاری خود و در طی مصاحبه‌ها و گفتگوهای، با سهولت به گوش همه می‌رسانند.

منابع و مأخذ

۱. آشوری، داریوش، ۱۳۸۶، زبان باز، تهران: نشر مرکز.
۲. استاینبرگ، دنی، ۱۳۹۰، درآمدی بر روانشناسی زبان، ترجمه ارسلان گلفام، تهران: سمت.
۳. استنفورد، مایکل، ۱۳۸۶، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت و دانشگاه امام صادق(ع).
۴. اسماعیلی، حبیب‌الله و منیر قادری، ۱۳۸۹، جستارهایی در تاریخ و تاریخ نگاری، ج ۲، تهران: خانه کتاب.
۵. اسمیت، فیلیپ، ۱۳۸۷، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۶. ایگرس، گئورگ، ۱۳۸۹، تاریخ نگاری در سده بیستم از غیبت علمی تا چالش پسا مدرن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
۷. باتامور، تی.بی، ۱۳۸۱، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر شیراز.
۸. بارون، رابرت؛ دان بیرن و نیلایبرنسکامب، ۱۳۸۹، روانشناسی اجتماعی، ترجمه یوسف کریمی، تهران: نشر روان.

۹. برک، پیتر، ۱۳۹۲، انقلاب تاریخی فرانسه مکتب آنال ۸۹-۱۹۲۹، ترجمه محمد جواد عبدالهی-تهران: علم.
۱۰. برک، پیتر، ۱۳۸۹، تاریخ و فرهنگ چیست؟، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۱۱. برک، پیتر، ۱۳۸۱، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. بودریار و همکاران، ۱۳۸۷، سرگشتگی نشانه ما، گزینش و ویرایش مانی حقیقی، تهران: مرکز.
۱۳. بورشه، ت و همکاران، ۱۳۸۶، زبان شناسی و ادبیات، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس.
۱۴. تولان، مایکل، ۱۳۸۶، روایت شناسی، درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
۱۵. حسن‌آبادی، ابوالفضل، ۱۳۹۰، «جایگاه تاریخ شفاهی در تحقیقات تاریخی»، فصلنامه اسناد بهارستان، سال اول، شماره اول.
۱۶. دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۰، زبان شناسی نظری، تهران: سمت.
۱۷. دریابندری، نجف، ۱۳۷۰، «زبان گفتاری و زبان نوشتاری»، فصلنامه تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی، ش ۱.
۱۸. دورتیه، ژان-فرانسوا، ۱۳۸۹، انسان‌شناسی، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، تهران: خجسته.
۱۹. ذوالفقاری، غلامعباس و امیرعلی نجومیان، ۱۳۸۹، «درآمدی بر مطالعات فرودستان»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی محلات، سال پنجم، ش هفدهم.
۲۰. ریتزر، جورج، ۱۳۷۷، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
۲۱. ساروخانی، باقر، ۱۳۹۲، جامعه‌شناسی ارتباطات، تهران: اطلاعات.
۲۲. سورن، پیتر.آ.ام، ۱۳۸۹، تاریخ زبان‌شناسی، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، تهران: سمت.
۲۳. عزیزی، غلامرضا، ۱۳۸۴، «آناتومی تاریخ شفاهی»، زمانه، سال چهارم، ش ۳۴.
۲۴. صفوی، کورش، ۱۳۹۳، آشنایی با نشانه‌شناسی ادبیات، تهران: علمی.
۲۵. ضیمران، محمد، ۱۳۷۹، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران: هرمس.
۲۶. فاضلی، محمد، ۱۳۸۳، «گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال چهارم، ش چهاردهم.
۲۷. قهرمانی، مریم، ۱۳۹۳، ترجمه و تحلیل انتقاد گفتمان: رویکرد نشانه‌شناختی، تهران: علم.
۲۸. کنی، آنتونی، ۱۴۹۲، معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین، ترجمه محمدرضا اسمخانی، تهران: ققنوس.

۲۹. گلستان، لیلی، ۱۳۷۰، «زبان نوشتاری جدی‌تر از زبان گفتاری است»، فصلنامه تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی، دوره ۱، ش ۱.
۳۰. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۹، **جامعه‌شناسی**. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
۳۱. مدرسی، یحیی، ۱۳۸۷، **درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۲. مکالا، سی. بین، ۱۳۸۷، **بنیادهای علم تاریخ: چیستی و اعتبار شناخت تاریخی**، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.
۳۳. مورن، ادگار، ۱۳۸۱، **هویت انسانی**، ترجمه امیر نیکپی، تهران: نی.
۳۴. میلر، جرالد.ر، ۱۳۸۰، **ارتباط کلامی**، ترجمه علی ذکاوتی قراگزلو، تهران: سروش.
۳۵. میلز، سی. رایت، ۱۳۸۸، **نخبگان قدرت**، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهش غرب-شناسی، تهران: فرهنگ مکتوب.
۳۶. نورائی، مرتضی و مهدی ابوالحسنی ترقی، ۱۳۹۴، **تاریخ شفاهی و جایگاه آن در تاریخ نگاری معاصر ایران (۱۳۸۵-۱۳۵۸ ش)**، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۳۷. وارداف، رونالد، ۱۳۹۳، **درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان**، ترجمه رضا امینی، تهران: بوی کاغذ.
۳۸. هابرماس، یورگن، ۱۳۸۴، **نظریه کنش ارتباطی**، ج ۱، ترجمه کمال پولادی، تهران: روزنامه ایران.
۳۹. هریس، روی، ۱۳۸۱، **زبان، سوسور و ویتگنشتاین**، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران: مرکز.
۴۰. هلیدی، مایکل و رقیه حسن، ۱۳۹۳، **زبان، بافت و متن**، ترجمه مجتبی منشی-زاده و طاهره ایشانی، تهران: علمی.
۴۱. همیلتون، گری جی؛ کولینز رندال و دیگران، ۱۳۸۵، **تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی**، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: کویر.
۴۲. یروفه یف، مان. آ، ۱۳۶۰، **تاریخ چیست؟**، ترجمه محمد تقی‌زاد، تهران: جوان.

43. -Thompson,p.(1988),**The voice of the past**,New york, oxford.

44. -Howarth,K.(1999),**Oral history**,London,Routledge.

45.-Sangster,H.j.(1998),(**Telling our stories:Feminist debates and the use of oral history**),The oral history reader,London.

Oral History: A transition from Elitism, an Approach to General Public

Ghafar Porbakhtiar Ph.D¹

Abstract

Oral history is one of the newest ways of history documentation and historiography in the world. It came to its own after the Second World War especially after the invention of microphone and tape recorders, and later developed further along with the invention of other communication technologies. In contrast to the written history which focuses on the documentation of the incidents revolving around the upper social classes and the elites, since its beginning the oral history refrained from involvement with the elites and concentrated on all social classes, especially the lower class. The element of spoken language –as opposed to written language- comprises the essential aspect of the oral history. The characteristics of spoken language i.e. the presence of feelings, affections, and personal emotions which are strongly manifested among the members of the underclass make it stand out in comparison to the written language which holds less emotions and affections as being exclusively reserved for the upper classes of the society. Particularly in the spoken language, the process of understanding and recognition is intensified through affections and personal emotions. As a result of the difference between written and spoken language, there are distinctions between oral and written history which will be discussed in the present article.

Key words: oral history, elitism, spoken language, written language, the lower class.

1. Department of History, Shoshtar Beach, Islamic Azad University, Shoshtar, Iran.

Corresponding author: porbakhtiarghafar@yahoo.com